بازخوانی عملیات غدیر در گفت‌وگوی «جوان» با امین یامینی از رزمندگان حاضر در این عملیات

دشمن را وجب به وجب عقب راندیم

■ علیرضا محمدی

عملیات غدیر در روزهای پایانی جنگ انجام گرفت. عملیاتی بزرگ و تأثیرگذار که اگر با موفقیت همراه نمی‌شد، شاید اکنون تاریخ جنگ به گونه دیگری رقم می‌خورد. از ویژگی‌های عملیات غدیر این است که همانند مرصاد چند روز پس از قبول قطعنامه انجام گرفته است. آن زمان که دشمن بعثی به تصور ضعف در جبهه ایران اسلامی به کشورمان حمله کرد، یگان‌های حاضر در منطقه خوزستان یا آنهایی که به سرعت خود را به این جبهه رسانده بودند، چنان مقاومتی در برابر انبوه تانک‌های دشمن نشان دادند که برای بعثی‌ها قابل باور نبود. این یگان‌ها در میان کمبود تسلیحات و نفرات، طی عملیات غدیر به صفوف تانک‌های دشمن حمله کردند و او را وجب به وجب و متر به متر وادار به عقب‌نشینی کردند. در حالی که هنوز در ایام گرم مردادماه قرار داریم، به سراغ سرهنگ امین یامینی از رزمندگان حاضر در عملیات غدیر رفتیم تا بیشتر از حال و هوای روزهای پایانی جنگ بدانیم.

یامینی در دوران دفاع مقدس

به عنوان یک رزمنده حضور در جبهه‌های جنگ را از چه زمانی تجربه کردید؟

من متولد سال ۴۶ هستم. وقتی جنگ شروع شد سنم به جبهه رفتن قد نمی‌داد، اما از زمانی که مجوز اعزام گرفتم تقریباً تا پایان جنگ در جبهه بودم. سال ۶۲ در ۱۶ سالگی برای اولین بار به عنوان بسیجی به جبهه رفتم. کمی بعد پاسدار شدم و تداوم حضورم در جبهه در همین کسوت پاسداری بود تا اینکه جنگ به اتمام رسید.

تمام این مدت را در لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بودید؟

اکثر بچه‌های استان تهران رزمنده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) می‌شدند و من هم عمده حضورم در جبهه‌ها را در این لشکر بودم.

بین ۲۷ تیر ماه تا حدود پنجم مردادماه کمتر از ۱۰ روز می‌شود، اما روزهایی پر التهاب و پر حادثه که هر آن اتفاقی در جبهه‌ها می‌افتاد، آن زمان در کدام منطقه بودید؟

همانطور که گفتید روزهای آخر جنگ واقعاً شرایط خاصی در جبهه‌ها حکمفرما بود. اول پذیرش قطعنامه، بعد حمله دشمن، سپس حمله منافقین و حوادث دیگر که باعث شد این مقطع از جنگ را یکی از خاص‌ترین مقاطع دفاع مقدس بدانیم. آن زمان من فرمانده یکی از گروهان‌های گردان حضرت زینب(س) از لشکر ۱۰ بودم. بخشی از نیروهای لشکر مقارن با روزهای پایانی جنگ در ماووت عراق مستقر بودند. بعد از عملیات نصر ۴ که ماووت را گرفتیم، همین طور آنجا بودیم تا اینکه قطعنامه پذیرفته شد و از ما خواستند منطقه را تخلیه کنیم. در ماووت خبر پذیرش قطعنامه را شنیدیم.

حال و هوای آن روزهای جبهه‌ها چطور بود؟

در رأس پذیرش قطعنامه حضرت امام قرار داشت و به تبعیت از ایشان ما هم موضوع را پذیرفتیم ولی یکسری مسائل وجود داشت که باعث ناراحتی و نگرانی رزمنده‌ها می‌شد. حضرت امام از اول جنگ تا روزهای پایانی جنگ شعار جنگ جنگ تا رفع فتنه را بیان می‌کردند اما ما می‌دیدیم که فتنه هنوز وجود دارد و قطعنامه نیز پذیرفته شده است. این نگرانی بین رزمنده‌ها وجود داشت که مبادا برخی با اهمالکاری‌شان باعث نوشیدن جام زهر توسط حضرت امام شده‌اند. خوب یادم است وقتی اخبار ساعت ۲ بعدازظهر ۲۷ تیرماه ۶۷ پذیرش قطعنامه را اعلام کرد، موجی از ناراحتی در میان رزمنده‌ها ایجاد شد. حتی بعضی از رزمنده‌ها گریه می‌کردند. لحظات قابل وصف نیست. منتها همانطور که عرض کردم چون در رأس پذیرش قطعنامه، امام قرار داشت، ما خودمان را مکلف به امر ولی فقیه می‌دانستیم.

دو یا سه روز بعد از پذیرش قطعنامه هم که دشمن حمله کرد. شما که در منطقه ماووت بودید چطور خودتان را به جنوب رساندید؟

بعد از پذیرش قطعنامه به ما دستور دادند باید به عقب برگردیم. در همین بین خبر رسید که دشمن به مناطق مرزی شلمچه، زید، شرهانی، پیچ انگیزه و... حمله کرده است. در واقع دشمن از شمال تا جنوب خوزستان حمله کرده بود. انگار که زمان به عقب برگشته باشد، بار دیگر مثل ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ شاهد حمله همه‌جانبه بعثی‌ها بودیم. لشکر ۱۰ دو اردوگاه اصلی در جنوب داشت. یکی در کنار سد در نزدیکی‌های دزفول و دیگری اردوگاه کوثر در اهواز. به محض شنیدن حمله دشمن، همه گردان‌ها برای بازسازی نیروهایشان به این دو اردوگاه رفتند. آن زمان کمبود نیرو داشتیم و باید گردان‌ها یگان رزمی‌شان را بازسازی می‌کردند. یادم است همان روز ۳۱ تیرماه شاید چند ساعت بعد از یورش دشمن، روی جاده اهواز به خرمشهر با آنها درگیر شدیم.

در صحبت‌هایتان به کمبود نیرو اشاره کردید، چرا در مقطع حساسی مثل آخر جنگ باید جبهه‌ها با کمبود نیرو روبه‌رو می‌شدند؟

بخشی شاید به خاطر جو پذیرش قطعنامه بود که مردم احساس می‌کردند حالا که جنگ تمام شده نیازی به حضور در جبهه‌ها نیست. بخشی هم مربوط به فصل تابستان می‌شد. خیلی از مردم روستایی در تابستان سر زمین‌های کشاورزی کار می‌کردند و امکان حضور در جبهه را نداشتند. فقط برخی از ادارات و نهادها اعزام داشتند که نیروهایشان پاسخگوی گستره جبهه‌ها نبود. همه این عوامل دست به دست هم داده بودند تا در آن مقطع حساس، تیپ‌ها و لشکرها کمبود نیرو داشته باشند.

عراقی‌ها تا چه مناطقی پیشروی کرده بودند؟

سرعت پیشرویشان واقعاً زیاد بود. در برخی از مناطق به عمق ۱۰۰ کیلومتری نفوذ کرده بودند. خود ما اولین جاهایی که با دشمن درگیر شدیم در پادگان حمید، ایستگاه حسینیه و دارخوین بود. در این سه نقطه بود که گردان‌های لشکر ۱۰ به مصاف دشمن رفتند. هر کدام از این مناطق چند کیلومتر با هم فاصله دارند و شرایطی پیش آمده بود که گردان بدون اینکه ارتباطی با هم داشته باشند، مستقلاً با دشمن درگیر می‌شدند.

در همین زمان امام یک پیام عجیبی صادر می‌کنند و از سپاه می‌خواهند متر به متر بجنگد و دشمن را بیرون بیندازد، شنیدن این پیام خاص چه حسی را در میان رزمنده‌ها ایجاد کرد؟

پیام امام(ره) به این مضمون بود که «این نقطه حیاتی کفر و اسلام است. یعنی نقطه شکست یا پیروزی یا اسلام یا کفر است و باید متر به متر جنگید و هیچ چیز از هیچ کس پذیرفته نیست و اینجا نقطه‌ای است که یا موجب می‌شود سپاه دوباره در کشور حیات پیدا کند یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای بشود.» وقتی این پیام صادر شد، ما به حساسیت اوضاع بیش از پیش پی بردیم. تلنگری برای ما بود که باعث شد نیرو و انگیزه فوق‌العاده‌ای در میان رزمنده‌ها ایجاد شود. همین طور ایشان پیامی را هم برای مردم اهواز و خوزستان صادر کرده بودند. بعد از صدور این پیام‌ها، ما به رغم کمبود تسلیحات و امکانات با شدت بیشتری با دشمن درگیر شدیم. بچه‌ها بی‌محابا می‌جنگیدند. بعثی‌ها هم که از نظر تسلیحات واقعاً برتر بودند، مقاومت می‌کردند و در بعضی از نقاط برخی از گردان‌ها تا آستانه محاصره توسط دشمن پیش رفتند. شما تصور کنید ما باید در گرمای اواخر تیرماه و اوایل مردادماه در جبهه خوزستان با ستون‌های تانک دشمن می‌جنگیدیم، اما چون می‌خواستیم دل امام را شاد کنیم، بچه‌ها تا آخرین رمق مقاومت می‌کردند و توانستیم روی بعثی‌ها را کم و آنها را وادار به عقب‌نشینی کنیم. اگر این مقاومت‌ها نبود امکان سقوط خرمشهر می‌رفت. آن وقت دشمن دست پری در مذاکرات داشت که شکر خدا موفق به این کار نشد.

همین درگیری‌ها نام عملیات غدیر گرفت؟

ما در دو مرحله وارد عملیات شدیم. عملیات غدیر که البته بعدها این نام روی آن گذاشته شد، در سوم مردادماه انجام گرفت. ابتدا ما دشمن را که در برخی از نقاط ۱۰۰ کیلومتر پیشروی کرده بود عقب زدیم و در مرحله بعدی باید مرزها را تأمین می‌کردیم. بنابراین در روز دوم مردادماه ۶۷ در اتاق جنگی که در منطقه شلمچه قرار داشت، توسط مرحوم حاج حسین پروین جانشین وقت لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) برای عملیات غدیر توجیه شدیم. آن زمان سردار علی فضلی دچار مشکلات جسمی شده بود و حاج حسین پروین به جای ایشان یگان را فرماندهی می‌کرد. بعد از توجیهات و هماهنگی‌های اولیه قرار بر انجام عملیات شد. اما منطقه عملیاتی از یک عقبه ضعیفی برخوردار بود. باید روی جاده‌ای عمل می‌کردیم که دو طرفش آب گرفتگی بود و به موازاتش جاده دیگری قرار داشت که یگان‌های دیگر از آنجا وارد عمل می‌شدند. ما باید با یگان‌های همجوارمان روی جاده آسفالته الحاق می‌کردیم و دست می‌دادیم. واقعاً کار سختی پیش‌رو داشتیم.

دشمن چه امکاناتی را برای مقابله با رزمنده‌ها تدارک دیده بود؟

در این عملیات ما هیچ راهی جز ورود به اهواز و خرمشهر از طریق جاده نداشتیم. جاده‌ای که ۲۰، ۳۰ متر بود و دشمن هم این را به خوبی می‌دانست و روی عرض جاده‌ای که ۲۰ الی ۳۰ متر بیشتر نبود، انواع و اقسام سلاح‌های منحنی زن، توپ، تانک، ضد زره و... مستقر کرده بود. اکثر بچه‌هایی که در این عملیات توفیق شهادت نصیب شان شد، به واسطه گلوله مستقیم تانک یا اس پی جی به شهادت رسیدند. یعنی شاهد یک جنگ تمام عیار تن و تانک بودیم. اما رزمنده‌ها جانانه جنگیدند و مواضع عراق را یکی بعد از دیگری تسخیر کردند و تا قبل از روشنایی صبح به نقطه صفر مرزی رسیدیم و مرزها را تأمین کردیم. در این عملیات شهدایی مثل مصطفی چارلنگ، علی دهقان، حسن تلاوت و... را دادیم تا توانستیم دوباره به مرز شلمچه برسیم.

گویا بعد از رسیدن نیروها به شلمچه، رزمنده‌ها می‌خواستند دوباره به خاک عراق ورود کنند؟

وقتی رزمنده‌ها به مرز رسیدند، به دلیل خیانتی که دشمن کرده بود می‌خواستند آنها را داخل خاک خودشان تعقیب کنند ولی وقتی خبر به حضرت امام می‌رسد، ایشان می‌فرمایند ما به واقع کلمه قطعنامه را پذیرفته‌ایم و مثل دشمن نیستیم که خلف وعده کنیم. بنابراین در همان مرزها مستقر شدیم و به خاک عراق ورود نکردیم.

چه زمانی جبهه‌ها آرامش خود را بازیافتند؟

می‌توانم بگویم از روز بعد از عملیات یعنی از چهارم مردادماه آرامش منطقه را فراگرفت اما در همین زمان خبر حمله منافقین از مرز خسروی و پیشروی‌شان به کرند و اسلام آباد را شنیدیم. به دستور فرمانده لشکر، یک عده از رزمنده‌ها که در اردوگاه دزفول بودند، به منطقه عملیاتی مرصاد هلی برن شدند و در عملیات مرصاد شرکت کردند. هر لحظه و هر ساعت دو هفته پایانی جنگ مملو از حوادثی بود که انگار تمامی نداشت. جنگ به ظاهر تمام شده بود، اما هر روز با واقعه و حادثه خاصی روبه‌رو بودیم. حوادثی که به لطف خدا و ایستادگی رزمندگان همگی به نفع جبهه خودی تمام شد و ما دفاع مقدس را با دو عملیات پیروز و موفق «غدیر و مرصاد» به اتمام رساندیم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر فوتبالیست شهید امیرالله چگینی بازیکن تیم پاس تهران

آخرین گلش را در شلمچه زد و شهید شد

شاید اگر امیر می‌ماند پوسترهایش دست به دست می‌شد اما او رفت تا خاک کشورمان دست به دست نشود

■ فریده موسوی

شهید امیرالله چگینی از فوتبالیست‌های بنام جنوب غرب تهران بود. جوانی مستعد و توانمند که در یک مقطع به صورت حرفه‌ای در باشگاه پاس تهران بازی می‌کرد. امیر هنگام شهادت در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ تنها ۲۴ سال داشت. یعنی در اوج دوران فوتبالی‌اش بود که زمین سبز فوتبال را رها کرد و برای حفظ میهن اسلامی‌اش راهی جبهه‌های جنگ شد. متن زیر واگویه‌های حسن چگینی برادر این شهید بزرگوار است که پیش رو دارید.

■ **جوان پر کار**

من پنج، شش سال از امیر بزرگ‌تر بودم. ما یک خانواده پر جمعیت بودیم و شش برادر و دو خواهر داشتیم. امیر سال ۳۷ به دنیا آمد. کودکی خوش سیما، قوی بنیه و خوش سر و خجالتی که خیلی زود محبوب خانواده و اقوام شد. امیر جوان پرکاری بود که هم در بیرون از خانه کار می‌کرد و هم داخل خانه کمک حال مادرمان بود. از هر دست این پسر هنر می‌بارید. بعد از اینکه خواهرمان ازدواج کرد و به خانه بخت رفت، امیر خودش غذا درست می‌کرد و دستپخت خوبی هم داشت. موقع انقلاب شهید حدود ۱۹ یا ۲۰ سال داشت. تازه به دوران جوانی رسیده بود و سرش پر از شور و شوق انقلابی بود. یکسری فعالیت‌هایی را هم با بچه‌های محله داشت و خلاصه آرام و قرار نداشت. آن زمان‌ها امیر چند کار را با هم انجام می‌داد. هم برای امرار معاش کار می‌کرد، هم به کار داخل خانه می‌رسید، هم مبارزات انقلابی داشت و هم فوتبال بازی می‌کرد.

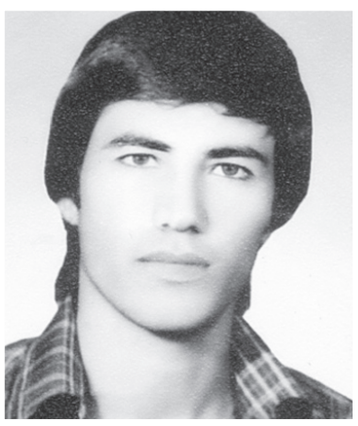

■ **فوتبالیست بی‌نظیر**

در زمین فوتبال کسی حریفش نبود. دریبل‌های بی‌نظیری می‌زد. در کنارش درسش را هم می‌خواند و تا کلاس یازدهم نظام قدیم خواند. ما نفهمیدیم چطور شد که امیر در فوتبال پیشرفت زیادی کرد. تا آنجا که عضو تیم پاس تهران شد. خیلی به آینده او امید داشتیم، اما وقتی جنگ شروع شد، دیگر نتوانست پاهایش را فقط در کتانی فوتبال ببیند. او نمی‌خواست تنها در زمین چمن بدود و بی‌خیال جبهه و جنگ باشد. نمی‌خواست هوای خنک استادیوم هوش و حواسش را طوری ببرد که یاد حضور رزمنده‌ها در هوای گرم و داغ جنوب را فراموش کند. بنابراین پوتین پایش کرد. بندهایش را محکم بست و راهی جبهه شد.

■ **گل در شلمچه**

برادرم در عملیات الی بیت‌المقدس به شهادت رسید. در این عملیات رزمنده‌ها گل کاشتند و امیر هم می‌خواست گلی به دروازه حریف وارد کند. رفت و جنگنده ظاهر شد و خودش را تا دروازه حریف رساند. شلمچه آن روزها گلوگاه دشمن در خرمشهر بود. رزمنده‌ها که گلوگاه را در اختیار گرفتند، عراقی‌ها داخل خرمشهر محاصره شدند. یک قدم مانده بود تا دروازه حریف باز و خرمشهر آزاد شود، اما این بازی بدون خون شهدا پیش نمی‌رفت. باید خون جوان‌هایی مثل امیر ریخته می‌شد تا ایران گلی به استکبار جهانی بزند و با آزادسازی خرمشهر دل مردم ایران شاد شود.

به همین خاطر بود که امیر باز هم پیشقدم شد و با سری که بارها و بارها دروازه حریفان را باز کرده بود، به استقبال ترکش‌های دشمن رفت. در شلمچه بود که گلوله خمپاره‌ای کنار او و دوستانش منفجر شد و ترکش‌هایش با اصابت به سر برادرم، او را به شهادت رساند.

■ **جوان سر به زیر**

از من بپرسند می‌گویم آن چیزی که امیر را عاقبت بخیر کرد، معصومیتش بود. شهید جوانی سر به زیر، خجالتی و البته با غیرت بود. غیرت داشت که نخواست تنها بازیکن باشد. خواست رزمنده هم باشد و در دو میدان نبرد کند. امیر را پای سجاده، مسجد و قرآن زیاد دیدیم. این صفت خیلی از جوان‌هایی بود که آن سال‌ها رسم مردانگی را تمام کردند و رهسپار میدان نبرد شدند.

وقتی امیر به جبهه می‌رفت، مادرمان دلش قرص بود. می‌گفت راه بدی نمی‌رود که جلویش را بگیرم. وقتی هم که شهید شد، مثل هر مادر دیگر ناراحت شد و گریه کرد اما افتخار می‌کرد که پسرش در راه درستی قدم برداشته است. شاید اگر امیر می‌ماند در بازی فوتبال پیشرفت‌های زیادی می‌کرد. شاید اگر می‌ماند اکنون از او به عنوان یک پیشکسوت فوتبال یاد می‌کردند. شاید اگر می‌ماند خیلی از جوان‌ها پوستر امیر را دست به دست می‌کردند، اما او رفت تا خاک مملکتمان توسط دشمن دست به دست نشود.

امیر یک پوتین از جبهه به غنیمت آورده بود که او را خیلی دوست داشت. وقتی جبهه می‌رفت این پوتین را می‌پوشید. بار آخر که رفت و شهید شد، پوتینش را به من دادند. من ماندم و یک پوتین و خاطرات برادری که مرد بود.

برادرم در وصیتنامه‌اش نوشته است: «پشتیبان ولایت فقیه باشید. یادمان هم باشد که جمهوری اسلامی نعمتی پر بهاست که برای حفظش باید تلاش کنیم. من به راهی می‌روم که شهادت دارد و دوست دارم شهادت من خار چشم دشمنان شود...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۵۳

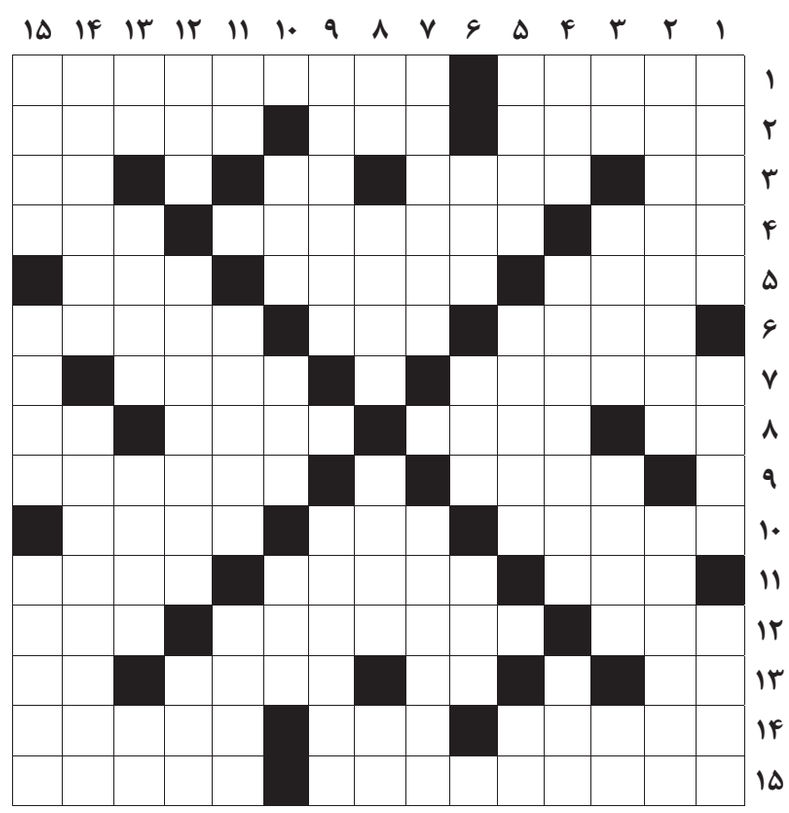

از راست به چپ

■ ۱ـ شمارگان-مجموعه آثار باستانی واقع در شهرستان تکاب استان آذربایجان غربی ■ ۲-بخشش-آش خودمانی-پول فرانسه قبل از اتحاد پولی ■ ۳-خوب نیست-کار خود را به خدا واگذاشتن-واحد سطح-مایع مهم هستی ■ ۴-چین و شکن-کاتب-لقب اشرافی در اروپا ■ ۵-دوست و یار-کمان کوچک-پلیس سایبری ایران ■ ۶- از سوره های قرآن-رها و آزاد-نور اندک امید ■ ۷-همکاری تجاری-برنج پوست دار ■ ۸-پوستین- در فرهنگ لغت به معنی سخنی است که از حداندازه گوینده متجاوز باشد-گیاهی شبیه شبدر-کهنه ■ ۹- بازار بی رونق-کاسه ای فلزی یا پلاستیکی در وسط چرخ اتومبیل ■ ۱۰-از پوشیدنی ها-خودروساز سنگین-پیک و نامه بر ■ ۱۱- مورچه-جهیدن آب-متداول و جاری ■ ۱۲-قرن-بیماری پشه آنوفل-جو ■ ۱۳-کوبیده-داخل چیزی-طباخ-زیان رساندن ■ ۱۴-کتاب زرتشتیان-از نام های پسرانه به معنی پاکیزه-فوتبال آمریکایی ■ ۱۵- آنتروپولوژی- جمع مکسر رباط به معنی کاروانسرا

از بالا به پایین

■ ۱-دانه های به رشته کشیده شده را گویند-ترس آور-درود گفتن ■ ۲-نوعی نوشیدنی که از شیر،شکر و نشاسته تهیه می شود-کنایه از شخص درشت اندام ■ ۳-نشانه مفعول-اشاره و کنایه- آلاچیق-آب بند ■ ۴-ماه هشتم فرنگی-کنایه از شخص سالمند-دشنام دادن ■ ۵-کوپن غذای دانشگاه-ده هزار متر مربع-غذای رقیق ■ ۶-بخیه درشت-تازه و شکننده-بخت ■ ۷- منسوب به تسلیم-از شاعران گرانقدر صاحب اثر فیه ما فیه ■ ۸- سرشت-انبار مخصوص نگهداری غلات-یار دارا-روحانی مسیحی بین اسقف و شماس ■ ۹-نوعی اسلحه گرم-اثربخش بودن ■ ۱۰- صف و دسته-از جهات اصلی-وسیله دفاعی گزندگان ■ ۱۱-پیچیدن-از شهرهای اصفهان-نمایشی که همراه با ساز،آواز و شعر باشد ■ ۱۲-نام پدر ادریس نبی-توده شناسی-گریه سوزناک ■ ۱۳-من و تو-ظرف مخصوص جوشاندن آب-حامی و نگهدارنده- گبر نشده ■ ۱۴-از میوه های گرمسیری-دستگاه گیرنده امواج صوتی و پخش نوار ■ ۱۵- مصیبت و سختی- محکم و استوار- کنیزک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۵	۳	۷	
۹		۶						
				۷		۸		
	۲		۵		۶			
		۵				۴	۸	۶
	۳	۷				۱		
۳					۹			
			۲				۵	۴
	۵	۸						

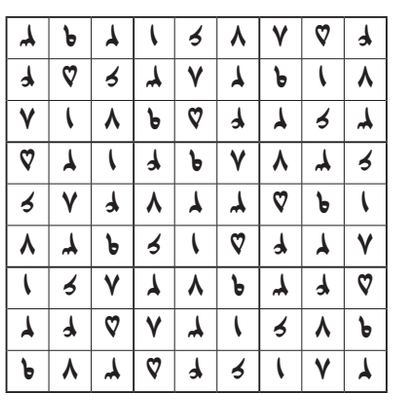

جدول کلمات متقاطع
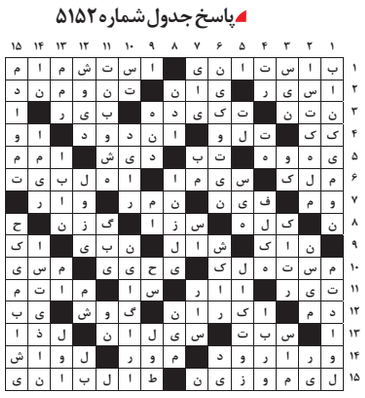
پاسخ جدول شماره ۵۱۵۲